

فصل هفتم: خداوند در سلسله پیامبران ابراهیمی

آنچه از کتب منسوب به رسالت پیامبران در دست ما است، نشان از به هم پیوستگی سلسله‌ی ادیان ابراهیمی از موسی تا محمد است، ماجرای که توسط ابراهیم بنیان‌گذار اولیه آن آغاز شد، در نسل‌های بعدی توسعه یافت، به رشد و کمال خود رسید، و باز هم به عنوان یک سلسله، به پایان خود رسید در عین حال میراث آنان نحله‌های گوناگون را پدید آورد.

مسیح کلام موسی را در ساحتی تازه و با تاویلی تازه می‌آموزاند، و محمد نیز باز خوانی تازه‌ای از کلام موسی و مسیح ارائه می‌دهد و هر سه نفر ابراهیم را سر سلسله و پدر دینی می‌شمارند. سیر تکاملی پیام آنان را در سه کتاب تورات، انجیل، و قرآن می‌توان نشان داد.

همچنین موقعیت نژادی و جغرافیایی این رسولان، نشانه‌هایی دیگر از این به هم پیوستگی را در خود دارد. بنا بر این پیش فرض، در این نوشتار به جای استفاده از اصطلاح «ادیان ابراهیمی» می‌توانیم از «دین ابراهیمی» استفاده کنیم. این نکته‌ای است که مورد تایید متن قرآن نیز می‌باشد.

مبنتی بر پیش فرض فوق، می‌توان این گمانه را طرح کرد که اختلاف میان پیروان سه آیین یهود، مسیحیت، و اسلام، شاید ناشی از اختلاف بنیادی میان سه متن موجود تورات، انجیل‌ها و قرآن نباشد بلکه به نظر می‌رسد این اختلاف ناشی از تلقی‌های متفاوت پیروان آن‌ها در زمان‌ها و مکان‌های متفاوت است. و شاید برخی عوامل دیگر که در ادامه به پاره‌ای از آن اشاره خواهد شد. طرح این نظریه از جهات گوناگون اهمیت دارد که برخی از آن عبارت است:

اول: موقعیت این سلسله‌ی دینی را در مقایسه‌ی با تاریخ جهان و آنچه ما امروز از تاریخ تحول اندیشه‌ی دینی می‌دانیم مورد تامل قرار دهیم، و اینکه آیا واقعا نقطه‌ی آغاز آفرینش تا روزگار ابراهیم همان دو هزار سالی بوده است که در تورات آمده؟ پاسخ به این پرسش البته منفی است و در پی خود این پرسش دیگر را پدید می‌آورد که پس چه عامل یا عواملی سبب شده است که پیروان این سه آیین تاریخ آفرینش را این اندازه نزدیک به زمان ظهور این سلسله‌ی ابراهیمی دانسته‌اند؟

دوم: پرسش دیگر این است که آیا به پایان رسیدن این سلسله در روزگار محمد رسول، به معنای پایان یافتن تاریخ تفکر دینی بشر بوده است یا به پایان رسیدن یک دوره‌ی تاریخ دینی در سلسله‌ای مشخص؟

سوم: مهمترین ویژگی‌های مشترک که از آغاز تا انجام و در کلام هر سه رسول دیده می‌شود کدام است؟ آیا تمدن‌ها یا فرهنگ‌های کنونی منسوب به یهودیت، مسیحیت و اسلام می‌توانند با پیدا کردن وجوه مشترک خود از برخوردارهای کنونی بکاهند؟

چهارم: آیا با بررسی و تامل در میراث برجای مانده از دین ابراهیمی، می‌توانیم روند رو به رشدی را در اندیشه‌ی دینی منسوب به دین ابراهیمی مشاهده کنیم؟ یا به عکس، انسان امروز از آن گونه دین ورزی دور می‌شود؟ به تعبیر دیگر، آیا می‌توانیم به این گمانه میدان بدهیم که نگره‌ی دینی روندی بلوغ گرایانه داشته و دارد؟ و آیا می‌توانیم بگوییم زندگی انسان - در طول تاریخ- از دوران طفولیت در باغ بهشت اولیه آغاز شده تا به انسان امروز در این هستی حسابگر و غایتمند رسیده؟.

در این مجال پاسخی روشن و قطعی به این پرسش‌ها نیست. کند و کاوی در میان است تا شاید صورت مسئله برای خودمان آشکارتر شود. در این کند و کاو به سه ویژگی بنیادی که در دین ابراهیمی یا هر سه آیین یهودیت، مسیحیت و اسلام وجود دارد می‌پردازم، ۱- خدای واحد ۲- آفرینش، ۳- غایتمندی

به نظر می‌رسد نقطه‌ی کانونی در سلسله‌ی پیامبران ابراهیمی، طرح مفهوم «خدا=الله» به عنوان تنها قادر مطلق است که زندگی و سرنوشت انسان را به دست دارد. در هر سه متن تورات، انجیل‌ها و قرآن، خدا، آفرینش و غایتمندی با هم گره خورده‌اند. و در باره‌ی تصویر انسان در این سه متن نیز از «بهشت نخستین»، «هبوط» و «دغدغه‌ی نجات» می‌توان یاد کرد. این‌ها موضوعاتی هستند که با رویکردهای متفاوت مورد مطالعه و داوری قرار گرفته‌اند^۱ و شبکه‌ی گسترده‌ای از تفسیرها و تاویل‌ها را پدید آورده‌اند. من که راقم این سطور هستم در این نوشتار با نگره‌ای همدلانه به متون مقدس نزدیک شده‌ام و بیشتر با نگاهی تاویلی و بهره‌گیری از برخی نظریه‌های تاویل‌گرایانه^۲، موضوعات «خدا»، «آفرینش» و «غایتمندی» را پی‌گیری می‌کنم.

تبدیل شدن نام "الوهیم" به «یهوه» در متن تورات از پیوند خدا و آفرینش حکایت می‌کند. پیش از این در برخی

مصاحبه‌ها و همچنین سلسله نوشته‌های مربوط به «تاملی در معنا شناسی متن مقدس» به تفاوت «الوهیم» و «یهوه» اشاره‌ای داشته‌ام^۳ و اینکه «الوهیم» در هر کجای تورات که مطرح می‌شود به نیروها یا به خدایی اشاره دارد که بیرون از دروازه‌ی آفرینش یا بیرون از عالم خلق است و «یهوه» به معنای «بودن»، یا «هستن» به نحوی به هستی اشاره دارد. همچنین طرح هر دو مضمون خداوند و آفرینش، معطوف به نوعی غایت‌مندی است که سرنوشت و آینده‌ی مخاطبِ متن را هدف خود قرار می‌دهد.

به تعبیر دیگر، آنچه به عنوان وعد و وعید در متون مقدس طرح شده، قطعیت وقوع آن معمولاً با این استدلال استحکام پیدا می‌کند که همان که نخستین بار آفرید، همو نیز آینده را به آن گونه که طراحی نموده رقم خواهد زد. به تعبیر دیگر، کلام خداوند برای طرح آینده، مشروعیت خود را از گذشته‌ای می‌گیرد که آن گذشته در باور پیشینیان قطعی و درست می‌نمود و امروزه شاید با چالش‌هایی مواجه شده باشد. از جمله‌ی این چالش‌ها چگونگی داستان آفرینش است و چند و چونی که مباحث علمی جدید در این باب طرح می‌کند. مثلاً آفرینش تمامی عالم خلق در شش روز، یا چگونگی خلقت آدم از گل و سپس دمیدن روح حیات در وی و بعد هم آفرینش زوج او از خود او، و بسیاری مسائل دیگر از این دست. بدیهی است که اگر با رویکرد علمی به متن مقدس نزدیک شویم و قرار باشد تمامی آن وقایع را با نگاه و ابزار علم زیست‌شناسی و فیزیک مورد بررسی قرار دهیم با تناقض‌هایی غیر قابل انکار مواجه می‌شویم و این تردید پیش می‌آید که:

۱- آنچه در متون مقدس به عنوان تاریخ و چگونگی خلقت جهان و آدم آمده واقعاً سخنی از جانب خداوند و پیام خدا به رسولان است؟

۲ - آیا حاصل نوعی تخیل خلاق است؟

۳ - آیا همه‌ی این موارد مضامینی است که از حوزه‌ی ناخودآگاهی به خودآگاهی رسولان متبادر شده است؟ به تعبیر دیگر آیات مضامین کتب مقدس، نوعی تلقی انسان از عرصه‌ای ناشناخته است که می‌توان آن عرصه را حوزه‌ی ناخودآگاهی نامید؟ در اینجا منظورم از «ناخودآگاه» قلمروی است که در روانشناسی اعماق طرح می‌شود، همان قلمروی که کارل گوستاو یونگ مطرح کرده است.

این‌ها نکته‌هایی بس پر ابهام است. در عین حال در این داستان‌ها نشانه‌هایی هم هست که نشان می‌دهد شاید آن آسمانی که جایگاه نزول وحی شمرده می‌شده است با بخش‌هایی از ناخودآگاه همخوانی داشته باشد.^۴

در نخستین آیه از کتاب پیدایش، وقتی که نقطه‌ی آغاز آفرینش را به تصویر می‌کشد، سخن از تاریکی و لُجّه (عمق‌های ناپیدا) است و آب‌ها یا دریای بیکرانه‌ای که بعداً زمین زندگی همچون جزیره‌ای کوچک بر روی آن تعبیه شد. در این تصویرها، نه آب‌ها و نه لجه، جزو آفرینش شمرده نشده‌اند. انگار بیکرانگی و تاریکی چیزهایی بوده و هستند که به فراسوی آفرینش مربوط می‌شوند. آب‌ها در تصور پیشینیان، بیکرانگی را تداعی می‌کرد. زیرا هنوز آدمیان کرانه‌ای برای آن نیافته بودند. آیا آنچه امروزه در نظریه‌ی یونگ به عنوان «ناخودآگاهی» طرح می‌شود، شباهتی با آن تاریکی و بیکرانگی ندارد؟

زمین تهی و بایر بود، و تاریکی بر روی لجه، و روح خدا سطح آب‌ها را فرو گرفت، و خدا گفت روشنایی بشود،
و روشنایی شد^۵

و همچنین آیا نمی‌توان میان «روشنایی» و «خودآگاهی» سنخیتی پیدا کرد؟ گویا در نخستین آیات کتاب پیدایش، آفرینش از جایی آغاز می‌شود که روح خدا به جنبش در می‌آید، «کلمه» جان می‌گیرد و روشنایی برای «دیدن» و تفکیک میان دو اقلنوم تاریکی و روشنایی اتفاق می‌افتد. این اتفاقات برای خدا است یا تلقی انسان از خدا و آفرینش است؟

انگار آدمی از اعماق ناشناخته‌ی جنگل‌های تاریک ناخودآگاهی گامی فراپیش نهاده و در پرتو روشنایی محدود و شکننده‌ی خودآگاهی خویش به قرائت داستان آفرینش پرداخته است. این باید واقعه‌ای بزرگ باشد. زیرا منظور از «آفرینش» در این متن، نهایتاً چگونگی حضور یافتن انسان در این هستی است. به تعبیر دیگر، در داستان آفرینش، لحظه‌ای فرا رسیده است که آدمی متوجه وجود خویش در این هستی می‌شود. بنا بر این می‌توان گفت که داستان آفرینش، داستان گام نهادن انسان - هر انسانی - به عرصه‌ی خودآگاهی نیز هست بی‌آنکه از چنبره‌ی آن بیکرانگی و تاریکی یکسره خلاص شده باشد.

داستان آفرینش را به این‌گونه، در دو ساحت متفاوت اما شبیه به هم می‌توان مورد تامل قرار داد.

همان وقایعی که در این داستان برای پیدایش نخستین آدم نقل شده است، در زندگی هر آدم دیگری در هر مکان و زمان دیگری نیز اتفاق می‌افتد.

این داستان‌ها اگر چه در چارچوب یک رسالت دینی تعریف شده که محدود به زمان و مکان و مخاطب ویژه‌ی آن رسولان بوده است اما از آنجا که به هر حال دغدغه‌ای عام و تجربه‌ای همگانی می‌تواند باشد، لذا دور از انتظار نباید باشد که از چارچوب اولیه و از محدوده‌ی آن سلسله‌ی خاص بیرون بزند و به زمان‌ها و مکان‌های دیگر نیز تسری پیدا کند و میراثی بشود برای تمدن‌ها و ملت‌هایی که امروزه با نام‌های یهودی، مسیحی و مسلمان شناخته شده‌اند.

مفهوم خدا = پدر

در عین حال که طرح «خدا=الله»، «آفرینش» و «غایت‌مندی» دغدغه‌ای عام و بشری دانسته شده است اما نکته‌ی دیگری هم در این میراث دینی دیده می‌شود که شاید امروزه با چالش‌های جدی مواجه شده باشد و آن مفهوم «خدا=پدر» است که در دو آیین یهودی و مسیحی به‌گونه‌ای آشکار طرح شده است و در میان مسلمانان اگر چه در نوعی پوشیدگی ضمنی به تعلیق در آمده است اما به نظر می‌رسد که در عمل تفاوت چندانی با دو آیین دیگر نداشته است. چالش در باره‌ی «خدا=پدر» نه از منظر تفکر دینی و ایرادی که مثلاً مسلمانان به مسیحیان می‌گیرند، بلکه بیشتر در تحلیل‌های روانشناختی و چگونگی مواجهه‌ی فرزندان با پدر از روزگار کودکی تا دوران بلوغ و سپس فرافکنی آن باور به خدای قادر مطلق قابل تامل است. در ادامه این نکته را بیشتر مورد کند و کاو قرار خواهیم داد.

در هر سه متن تورات، انجیل و قرآن، از «خدا=الله» با ضمائر مذکر یاد شده است. همچنین در هر سه متن مزبور، «خدا» قادر است که با «کلمه» فرمان «باش» دهد و چیزها را بیافریند. ظاهراً این دو ویژگی می‌تواند از موجبات اقتدار مطلق خدا باشد.

در متن تورات، با چند گونه پدر مواجه هستیم. یکی پدر خانواده که نان آور خانه و فرمانروای همسر و فرزند شمرده می‌شود و از آن با تعبیر «والد» می‌توان یاد کرد. و دوم پدر قبیله که بزرگ و فرمانروای کل قبیله است و در تورات از آن با عنوان «رئیس» و «ملک=پادشاه» یاد می‌شود. رابطه‌ی بنوت (پدر فرزندی) میان رئیس قبیله و افراد

قبیله از این منظر قابل تامل است. اما در تورات، مفهوم کلان «پدر» در ارتباط با «خدا» مطرح شده است. بدیهی است که مفهوم «خدا پدر» نه صرفاً از جنبه‌ی توالد و تناسل در یک خانواده، بلکه از نظر اقتدار و فرمانروایی بر قبیله قابل طرح بوده است. بنا بر این، «قبیله» تا حدودی همان نقشی را داشته که مادر خانواده در خانه‌ی شوهر داشته است. و «خدا=پدر» نیز نقش شوهر قبیله را پیدا می‌کرد. مؤنث بودن نام‌هایی چون قبیله و طایفه در این رابطه می‌تواند معنا دار باشد.

در کتاب اشعیا، آنجا که گزارشی از اسارت قوم و ویرانی اورشلیم آمده، از قوم و اورشلیم به عنوان مادری یاد شده است که خداوند طلاق‌نامه‌اش را نوشته و رهاش کرده است.^۶ حتی در اولین داستان‌هایی که به شکل‌گیری خانواده‌ی بشری اشاره دارد، حوا که زن آدم شمرده می‌شود، هنگامی که نخستین فرزند خود را به دنیا می‌آورد می‌گوید: اکنون فرزندی از یهوه حاصل کردم اگرچه جمله‌ی فوق چند پهلو و قابل تحویل به گمانه‌هایی دیگر هم هست اما به هر حال نقش یهوه در تولد فرزند چندان پر رنگ دانسته شده است که نمی‌توان از آن صرف نظر کرد. داستان تولد مسیح که از یکسو در انجیل متی برای وی شجره نسب نقل می‌کند و از سوی دیگر فرزند خدا دانسته شده است، بازخوانی تازه‌ای از همان نخستین آبستنی حوا خانم و حاصل کردن فرزندی از یهوه نمی‌تواند باشد؟

از ویژگی‌های دیگر «خدا=پدر» غیور بودن اوست. «غیور» صفتی مردانه است که معمولاً در ارتباط با همسر مطرح می‌شد. مفهوم «غیور» بودن با «مذکر» بودن و شوهر بودن همراه است. در اسفار خمسه و به ویژه در کتاب حزقیال غیور بودن خدا به وضوح نشان داده شده است. در گزارشی که از کتاب حزقیال به ما رسیده "قبیله" به عنوان مادر همه‌ی افراد مطرح شده و یهوه به عنوان پدر همه‌ی افراد.^۷

به نظر می‌رسد «غیور» بودن خدا در عبور از متن تورات تا قرآن، تا حدودی تغییر می‌کند. این چرخش به ویژه در ظهور مسیحیت اتفاق می‌افتد.

در متن تورات شاهد رقابت و حتی جدال میان «پدر=پادشاه» با «پدر=خدا» در ارتباط با فرمانروای قبیله هم هستیم که به گونه‌ای جدی رخ می‌نماید. در این مورد می‌توان از کتاب داوران و چگونگی شکل‌گیری پادشاهی در

میان قوم و همچنین دل‌آزردگی شدید خداوند از این امور را یاد کرد. در این روند، آباء اسرائیل نیز که شاه شبانان بودند، ناگزیرند نقش پدری خود را برای قبیله کمرنگ کنند و نقش رسول یا پیغام رسان را از سوی «خدای پدر» برای قبیله به عهده گیرند. این اتفاقی بود که در سلسله‌ی دین ابراهیمی از روزگار موسی به این سو شکل جدی‌تری به خود گرفت. در ادامه باز هم به این موضوع باز می‌گردم اما قبل از آن لازم می‌دانم به نقش «کلمه» و فرمان «باش» اشاره‌ای داشته باشم

تخیل خلاق در آفرینش

افزون بر قلمرو ناخودآگاهی آیا می‌توان گفت که تخیل خلاق انسان هم در داستان آفرینش نقش داشته است؟ آیا قدرت «کلمه» در نزد انسان این اندازه هست که بتواند این تصور را بپذیرد که خدا با کلمه همه‌ی این عالم را آفرید؟ در روایات کتب مقدس، خدا با «کلمه» چیزها را می‌آفریند. یعنی او فقط فرمان می‌دهد که «بشو» و آنچه را گفته «می‌شود» این شدن‌ها و پدید آمدن‌ها تابع هیچ کدام از قوانین طبیعی که دانش امروز می‌شناسد نیست. اما با تخیل خلاق کودکی که در تنهایی برای خود جهانی پر افسون و پر معجزه می‌سازد و بر جهان انتزاعی خود حکومت می‌کند نزدیک است. در مباحث روانشناسی رشد، مرحله‌ی عبور کودک از این جهان انتزاعی به عالم واقعی و مواجهه‌ی انسان را با واقعیت هستی، از دشوارترین مراحل رشد دانسته اند.

معنای دیگر این سخن این است که چنانچه فرد در مراحل بلوغ نتواند از جهان انتزاعی دوران طفولیت خود عبور کند و دل به آن بهشت نخستین سپرده باشد، طبعاً خود را در این عالم واقعی بیگانه و عاریتی می‌بیند و بسا که آن جهان انتزاعی را به عنوان حقیقتی در فراسوی این عالم واقع تلقی کند و «خداوند» به عنوان «من‌آیده‌آل» یا به عنوان پدری که روزی میراث خود را به فرزند واگذار خواهد کرد تلقی می‌کند. بسی محتمل است که داستان بهشت به آن‌گونه که در نزد اغلب دین‌داران مطرح است، مابه‌هایی از این‌گونه تخیل خلاق دوران طفولیت را نیز در خود داشته باشد.

با این همه در متن دینی نشانه‌هایی دیده می‌شود که تلاش شده تا چگونگی عبور انسان را از این تخیل طفولیت نشان دهد. این نشانه‌ها را در داستان مسیح می‌بینیم که خود «کلمه» می‌شود اما در این روند، آن تخیل اقتدارگرا

اندک اندک با واقعیت جهان هستی مواجه می‌شود و «کلمه=فرمان باش» ابتدا جای خود را به «کلمه=بیان ایده» می‌سپارد. به تعبیر دیگر، «کلمه» همچون پنجره‌ای می‌شود که اندیشه و خیال انتزاعی طفولیت را به سوی واقعیت هستی می‌گشاید و اراده‌ی معطوف به تغییر را در آدمی بارور می‌کند. این شاید مرحله‌ای از مراحل رسیدن به بلوغ دینی نیز شمرده شود.

در این مرحله، «خدا=پدر» میراث خود را به «پسر» واگذار می‌کند. و پسر نیز این نکته را در می‌یابد که آن تخیل خلاق اما انتزاعی که از «کلمه=فرمان باش» در تصور خویش داشت، اکنون در مواجهه‌ی با واقعیت هستی، آن اقتدار پیشین را ندارد و «پسر» جز با کشیدن صلیب خود بر دوش خویش راه به جایی نخواهد برد.

بیست و نهم فروردین ۱۳۸۸ تهران

پی نوشت‌ها:

۱- از اعتقاد مؤمنین به واقع‌بودگی این موضوعات در تاریخ گذشته به همان گونه که ظاهر متن نشان می‌دهد تا رد و انکار از سوی برخی کسانی که ظاهراً با رویکرد علمی به متن نزدیک شده‌اند و تا کند و کاو روانشناسانه که در دوران معاصر از فروید آغاز شد و در پژوهش‌های یونگ به گشودن پنجره‌های تازه منجر شده است

۲- هرمنوتیک.

۳- نگاه کنید به «زمان بیکرانه و عهد عتیق» در فهرست تاملی در معنا شناسی متن مقدس

۴- نگاه کنید به چهار بخش از تاملی در معنا شناسی متن مقدس که عبارتند از «رابطه‌ی نفس و روح با ناخودآگاهی»، «وحی اشاره‌ای بی‌گفت و صوت به امری معهود»، «وحی و زبان رؤیا»، و به ویژه به «پیام وحی، واقعه‌ای درونی یا امری بیرونی»

۵- پیدایش باب اول

۶- عهد عتیق، کتاب اشعیا، باب ۵۰

۷- کتاب حزقیال به ویژه باب‌های ۱۶ به بعد